

رفتار این طایفه بود حال در ایران اعتراض بر
 عقائد و وجدان ایشان است و این نیز خارج
 از قوه انسان است که بتواند بتعرض و اعتراض
 متبدیل ضمائم و وجدان نماید و یا دخلی در
 عقاید احدی کند در کشور و وجدان جزیره
 انوار رحمت حکم نتواند و بر سر می قلوب جزیره
 نافذه ممالک الملوک حاکم نشاید اینست که
 هر قوه را معطل و معوق توان نمود جز فکر و
 اندیشه را که حتی انسان بنفیه منع اندیشه
 و خواطر خویش نتواند و سد هوا جبر و ضمائم
 خود ننماید باری انصافش اینست که قریب
 سی و پنج سالست که از این طایفه مخالف دولت

ومغایر ملت امری حادث نشد و مشاهده
 نگشته و در این مدت مدیدی با وجود آنکه
 کثرت و جمعیتشان اصناف مضاعف
 سابقت صدائی از جانب بلندتره ^{حد} خرافه
 وقت علمای اعلام و فضلاء کرام فی الحقیقه
 بجهت اعلای این صیغه در جهان و بیدار
 نمودن ناس حکم بقتل چند نفر مینمایند چه
 چون بحقیقت نظر کنی اینگونه تعرض قدیر
 بلکه تعمیر است خاموش و نسیان نکرده بلکه
 پر جوش و اعلان شود باری یک حکایت
 مختصری نقل کنم از وقوعات شخصی تعرض شد
 و اذیت کلی شخصی بابت نموده متعددی علیه
 دست

دست بقضا صرکتود و بانقمام برخواست و
 بر معذی تسمی بر سلاح نمود و چون معرض^{نهاد}
 و توییح ایطائفه کشت فرار اختیار کرد و چون
 بهمدان رسید صفتش معلوم شد علما انرا
 چون از سلسله علما بود بدت پایی شده
 و تسلیم حکومت نمودند و با جرای تفریر حکم
 کردند از قضا در جیب کر بیان او نوشته
 از پناه الله بیرون آمد که مضمون ان ملا^{مت}
 بر قصد قضا و زجر و توییح بر طلب انتقام
 بود و در منع از اتباع شهوات از جمله مضمون
 این عبارات مندرج یافتند ان الله
 بری من المفسدین و هم چنین ان تقتلوا

Missing page

و اتحاد و اطاعت و انقیاد و تربیت اطفال و
 تحصیل ما محتاج الیه عالم انسان و تأسیس
 سعادت حقیقیه مردم مان بجا، الله نهایت
 کوشش عوده متصلاً با طرف صحائف بضایح
 ارسال میشود و تا اثر عجیبی حاصل و بعد از آن
 جستجو و تقصیر بعضی از آن مراسلات ملاحظه
 و بعضی فقرات آن مرقوم میشود آن رسا نلد
 جمیع در تهذیب اخلاق و تشویق بر حسن
 اداب و توبیح بعضی از افراد و تشکی از اهل فساد
 بود از جمله این عبارات مذکور بود: لیسر ذلیع
 سبب عمری انه عزلی بل الذلۃ عمل اجتاک
 الذین ینسبون انفسهم الینا و یتبعون الشیطان

واتحاد واطاعت و انقیاد و تربیت اطفال و
 تحصیل ما محتاج الیه عالم انسان و تاسیر
 سعادت حقیقیه مردمان بجا، الله نهایت
 کوشش عموده متصلاً با طرف صحائف بصلاح
 ارسال میشود و تا اثر عجبی حاصل و بعد از آن
 جستجو و تقصیر بعضی از آن فراسلات ملاحظه
 و بعضی فقرات آن مرقوم میشود آن رساله
 جمیع در تهذیب اخلاق و تشویق بر حسن
 اداب و توبیح بعضی از افراد و تشکی از اهل فساد
 بود از جمله این عبارات مذکور بود: لیکن
 بعضی عمری انه عزلی بل الذله عمل الحیا
 الذین ینسبون انفسهم الینا و یتبعون الشیطان

بمصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده
 ای اهل توحید کرمیت را محکم نمائید که شاید
 جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود
 و محو گردد. حیا لله و تعباده بر این امر عظیم ^{خطر}
 قیام نمائید ضغینه و بغضای مذهبی ^{نست} فارغ
 عالم سوز و اطفاء آن بسیار صعب مگرد
 قدرت الهی قاسم را از این بلاء عظیم نجات بخشد
 در محاربه و اقعه بین دولتین ملاحظه نمائید
 طرفین از مال و جان گذشتند چه معتاد و
 فریضا کان لم یکن مشاهده شد مشکوه ^{من} بیاض
 این کلمه عثمانیه مصباح است او اهل عالم
 همه بار ملکدارید و بر یکساختار بکام ^{مجتهد}

واتحاد و موذت و اتفاق ملوک نمائید قسم باقائاً
 حقیقت نور اتفاق افق و روشن و منور سازد
 حق آگاه کواه این گفتار بوده و هست ^{بند} همدست
 تا با بمقام بلند علی که مقام صیانت و حفظ
 عالم انسانیت فائز شوید این قصد سلطان
 مقاصد و این امل ملک امان ^{و امید}
 حق ملوک عالم را تا بید فرماید تا از تجلیات
 انوار افتاب عدل عالم را منور نمایند و مزین
 دارند گاهی بلبان شریعت و هنگامی بلبان
 حقیقت و شریعت نطق نمودند و مقصد ^{قصه}
 و غایه مقصود ظهور این مقام ظهور این مقام
 بلند علی بوده و کفی بالله شهیدا ^{ای}
 دوستار

دوستان با جمیع اهل عالم بروح و در بیان معانی
 نمایند اگر نزد شما کلمه و یا جوهریست که دون
 شما ازان محروم بلسان محبت و شفقت القا
 نمایند و بنمایند اگر قبول شد و اثر نمود مقصد
 حاصل و الا اورا با و کنارید و درباره او دعا
 نمایند نه جفا لسان شفقت خدا را قلوبت
 و مانند روح و بمثابه معانی است از برای
 الفاظ و مانند افق است از برای اشراق افتاب
 حکمت و دانائی اگر اهل توحید در اعصاب
 اخیر بشریت غرق بعد از حضرت خاتم روح
 مناسواه قذاه عمل می نمودند و بدیشتر نسبت
 میان حصن لمرغز عزم می شد و مدائن ^{مهمه}

خراب نمیکشت بلکه مدن و قریه نظر از امن و
 امان مزین و فائز؛ از عفت و اختلاقی لقمه
 مرحومه و دستان انفس شریره ملت بیضا تیره
 و ضعیف مشاهده میشود اگر غافل باشد
 از انوار افتاب عدل غافل نمیکشد این
 مظلوم از اول ایام الحین بین ابادی غافلین
 مبتلا؛ گاهی بفرق و هتکاجی با در نه و از اینجا
 که منضای قاتلین و سارقین بوده من غیر حجه
 نارانی نمودند و از این سجن اعظم معلوم نیست
 بجا و چه جا محل کبری؛ العلم عند الله رب
 والشری و رب الکرسی الرفیع مناد هر محل
 باشیم و هر چه بر ما وارد شود بامید و لیا بکمال
 استقامت

استقامت و اطمینان با فوق اعلیٰ ناظر باشند
 و با صلاح عالم و تربیت ام مشغول گردند
 آنچه وارد شد و بشود سبب علت ارتقاء
 کلمه توحید بوده و هست خد و امر الله
 و متکوا به انه نزل من لدن امر حکیم
 با کمال شفقت و رحمت اهل عالم را عبا
 ننتفع به انفسهم دلالت کردیم و راه نمودیم
 قسم بافتاب حقیقت که از اعلیٰ فوق عالم اشراق
 نموده اهل بها جز عمار و اصلاح عالم و هدایت
 ام معصودی ندانسته و ندانند با جمیع ناس
 بصدق و صفا بوده اند ظاهریشان عین باطن
 و باطن نفس ظاهر حقیقت امر پوشیده و

پنهان نه امام وجوه ظاهر دھوید انفس
 اعمال کواہ ایمنقال امروز صاحب بصری از
 اعمال واثا رعمقصد پی برد واز گفتار روز فتا
 مراد اهل بیجا اگاھی باید امواج بحر رحمت الهی
 بکمال اوج ظاهر و امطار سحاب فضل و عنایت
 در کل جین نازل در ایام توقف در عراق منظور
 با جمیع احزاب بی پرده و حجاب جالس و مؤانس
 چه معتاد از اهل تفاق بنفاق داخل و بوفاق
 خارج باب فضل بر وجوه کل مفتوح باغیان
 و مطیع در ظاهر بیگتم معاشره شاید بدنگار
 مد ریای بخشش بی پایان پی برند تخلیات
 اسم ستاد بقبھی ظاهر که بدکارگان منبوء
 از الجبار

از اختیار محبوب هیچ قاصدی محروم نماند
 و هیچ مقبلی ممنوع نه اعراض و اجتناب
 سبب بعضی از علمای ایران و اعمال ناشایسته
 جمال بوده مقصود از علما در این مقامات نفوس
 بوده که فاسد از مشاطی بجا حدیقه منع نموده اند
 و الا عالم عامل و حکیم عادل بمشایه روحند از
 برای حسب عالم طوبی از برای عالمیکه تارکش
 بناج عدل فریق و همیکس بطر از انضاد
 مفتخر قلم نصح و ستاؤ و صیت میفرماید و
 محبت و شفقت و حکمت و مدارا امر میباید
 مظلوم امروز مسجون ناصرا و جنود اعمال و
 اخلاق بوده نه صفوف و جنود و تفنگ و توپ

لب عمل ناک عالم خالک را جنت علیا نماید ✽
 اید وستان باخلاق مرضیه و اعمال طیبه
 مظلوم را نصرت نماید ایوم هر نفسی اراده
 بلوغ با علی المقام نماید باید نما عنده ناظر
 نباشد لب نما عند الله لیس له ان ینظر الی ما
 ینفعه بل الی ما یرتفع به کلمة الله المطاعة
 قلب نماید از شؤونات نفس و هوئی مستدس
 باشد چه که سلاح موحدین و مقربین تقوی
 الله بوده و هست اوست در عمده انسان را
 از سهام بغی و فحشاء حفظ نماید لازماً
 و ایه تقوی مظهر بوده و از اقوی جنود عالم
 محسوب میباشد المقربون مدن القلوب
 باذن

باذن الله رب الجنود عالم را ظلمت احاطه نمود
 سراجیکه روشنی بچند حکمت بوده و هست
 مقتضیات آن را با دید در جمیع احوال ملاحظه
 نمود و از حکمت ملاحظه مقاماتست و سخن
 گفتن با ندان و نشان و از حکمت خرم است
 چه که انسان نباید هر نفسی هر چه بگوید قبول
 نماید در جمیع احوال از حق جل جلاله
 بطلبید عبادش را از حق محنوم و انوار اسم
 قیوم محروم نفرمائید یا احببنا، الله ان قلم
 الصدق یوصیکم بالامانة الكبرى لعمر الله
 نورها الظهر من نور الشمس قد خسف کل نور
 عند نورها و ضیائتها و اشراقها از حق

میطلبیم مدن و دیارش را از اشراق آفتاب
 شمس انما نت محروم نفرمایید جمیع رادر لیا
 و ایام با ممانت و عفت و صفار و فادالات
 نمودید و با اعمال طیبه و اخلاق مرضیه و صیبه
 کردید در لیاالی و ایام صریقلم مرتفع و لسان
 ناطق تا آنکه مقابل مسیئکله قائم و مقابل
 سطوت صبر و مقام ظلم تسلیم و حین شهادت
 تفویض مومسنه و از بدایحه بر این خرب مظلوم
 وارد صبر نموده اند و بجزا گذاشته اند هر صبا
 عدل و انصاف بر آنچه ذکر شد شهادت را
 و میدهد این مظلوم در این مدت بمواعظ حسنه
 و مضایع ثنوفیه کافیه تثبیت نمود تا بر کل
 ثابت

ثابت و واضح شد که این مظلوم از برای ظهور
 کوزه مودعه در نفوس خود را هدف سهام
 بلا یا موده نزاع و جدالشان درندهای
 ارض بوده و هست اعمال پسندیده شان لسان
 تبارک الرحمن الذی خلق الانسان علیه السّلام
 بعد از همه زحمتهای امرآء دولت راضی و نه
 علمآء ملت یک نفس یافتند که الله امام
 درگاه حضرت پادشاه خلد الله ملکه کلمه
 مگوید ان بصیبتنا الا ما كتب الله لنا بمعرفه
 عمل ننمودند و در اظهار منکر کوتاهی نرفت
 انصاف بمشابه عنقا شد و صدق مانند
 کبریت احمر نفسی بخیر تکلم ننمود. گویا عدل

بمشابه اهل حق مبعوض عباده و مطرود بدلا
 کشته سبحان الله در مقدمه ارض طاحنه
 بما حکم به الله تکلم نمود نظر با ظواهر قدرت
 و ابراز خدمت در حضور سلطان خلد الله ^{ملکه}
 معروف را منکر و مصلح را مقصد گفته اند
 امثال ان نفوس قطره را دریا نمایند و ذره را
 افتاب. بیت کلین را حصن متین گویند
 و از حق مبین چشم پوشیدند جمعی مصلحین عالم را
 بتمت فنا داخدا نمودند لعل الله ان نفوس
 خزعت دولت و خدمت ملت قصدی
 و املو مذامته و نذارند لله گفته و لله
 میگویند و فی سبیل الله سالکند ^{مستاد} اید
 از مقصود

از مقصود عالمان مسندت نمائید حضرت
 سلطان خدا لله ملکه را تأیید فرمائید تا
 از انوار افتاب عدل جمیع ممالک ایران نظر از
 امن و امان مزین گردد. از قرار مدن کور بصر^{فت}
 طبع مبارک بستگانرا کشود و مقتیدین را آزاد
 بخشود بعضی از امور عرضش امام و هو^ع عب^ا
 فرض است و اظهارش از سبجیه ابرار تا خیا^ن
 مطلع شوند و آگاه گردند ان^ه بلهم من بشاء
 بما اراد وهو المقتدر الامر العليم الحكيم از آن
 ارض کله بسمع مظلوم رسید که فی الحقیقه
 سبب حیرت شد. نواب و الامعتد اللو^ا
 فرهاد میرزا در باره مسجون فرموده انچه ذکرش

محبوب نه اینمظلوم با ایشان و امثال ایشان
 بسیار کم ملاقات نموده آنچه در نظر است دو بار
 در مرغ محله شمیران که مقر مظلوم بود ^{بعد} نشتر
 آوردند دفعه اولی عصر یومی و ثانی یوم جمعیه
 صبح تشریف آوردند و نزدیک مغرب ^{حجت}
 فرمودند ایشان عالم و اکا هند نباید بغیر ^{حق}
 تکلم نمایند اگر نفسی خدمت ایشان رسید ^{از این کتاب}
 اینکلمه را امام و حبه از قبل مظلوم مذکور ^{دم}
 استل من حضرتك العدل والانصاف فيما
 ورد على هذا المظلوم الغریب طوبی از برای
 نفسیکه شبهات اهل هوی او را از اظهار
 عدل باز مداعت و از انوار غیر انصاف
 محروم

محروم بنموده: یا اولیاء الله فی آخر القول ^صفوی
 مرة اخرى بالعفة والأمانة والديانة والصدق
 والصفاء صنعوا المنكر وخذوا المعروف هذا
 ما امرت به في كتاب الله العليم الحكيم ^ططوبى
 للعاملين: ^كدر این حین قلم نوحه منیا ^مید و
 یا اولیاء الله بافق راستی ناظر باشید وازدو
 فارغ و منقطع وازاد لا حول ولا قوة الا بالله
 بالحلمه در سابق درو لایات در السن و
 افواه مردمان در ایران بحق اینطایفه روایات
 و حکایات مخالف و مباین بلکه منافی مرتبت
 عالم انسانی و معارضن موهبت الهی افتاد و
 اشتها ریافت و چون اساس قرار و استقرار

حصول نمود و روش و سلوک معلوم و مشهور
 شد پرده شبهه و مشکوک زایل گشت و حقیقت
 حال این طائفه واضح و روشن گردید و بدین
 ثبوت و اصل شد که امثال مخالف ظنون ^{ناست}
 و بنیان مباین گمان و قیاس در رفتار و کربان
 و اخلاق و احوال محل اعتراضه اعتراض در این
 بر بعضی ضنائر و عقائد این طائفه است و از
 قرآن احوال چنین ملاحظه شد که اهالی ^{صنعت}
 و رسوخ با امانت و صداقت و دیانت این طائفه
 در جمیع معاملات حاصل نموده اند بر سیر
 اصل مطلب روایه مدت اقامت این اصحاب
 در عراق مشهوره و افاقه شدند چه که ^{سبب} غربت
 شهرت

شهرت کشت بقسمیکه بسیاری از طوائف
 سائره ارتباط و اتحادی خواستند و اسباب
 الفتی را بستند لکن رئیس این طائفه مقاصد
 مرزبی را دریافته در کمال سکون و سلوک و
 ثبوت حرکت مینمود و تمکین احدی ننمود بلکه
 بعد از امکان بنصیحت هر یک قیام کرد و
 تشویق و تخریص بنوایای حسنه و مقاصد
 خیریه دولت و ملت نمود و این درویش و حرکت
 رئیس در عراق شهرت یافت و هم چنین در
 اقامت در عراق بعضی از مأمورین دول اجنبیه
 حسن الفت خواستند و روابط مودت بستند
 لکن رئیس موافقت ننمود و از اتفاقات غریبه

آنکه در عراق بعضی از خانوادہ سلطنت بان
دولہ ہرگز کشتند و بوعد و وعید مساز
و اینطائفہ لسان تو بیخ کثورند و بصیحت اغا
کردند کہ این چہ ذنابت است و وضوح خیانت
کہ انسان بجهت منافع دنیوی و فواید شخصی
رفاقت حال یا صیانت جان و مال خود را در
این وبال عظیم و خسران مبین اندازد و متصدی
امری کرد کہ داعی ذلت کبری و جالب نعمت عظمی
در سوانی اخوت و اولی کرد ہر ذلتی را تحمل تو
نمود مکریات و من و ہر گاہی قابل عفو و
مغفرتست مگر ہتک ناموس و دولت و مضرت
ملت و چنین تصور داشتند کہ دولتخواہی ^{ند}

واظہار

و اظهاری خلوص و نیکخواهی کردند و حقوق و
 داری را مقلدش شمردند و این مقصد ^{را} حلیل
 فریضه ذمت خویش دانستند و این اخبار در ^{عراق}
 عرب شیوع یافت و خیر خواهان وطن زبان
 لشکرانگشودند و تحسین و توقیر فرمودند
 و چنین گمان میرفت که این وقایع بحضورها ^{یون}
 عرض خواهد شد بعد از چندی معلوم ^{شد}
 که بعضی از مشایخ در عتبات عالیات که ^{به} خا
 مد ربان ملک به پیشگاه دارند در خنجر ^{نما}
 نسبت با بنطائفه عزویات و اسنادات ^{عجیبه}
 داده و همچو گمان نموده که اینگونه مساعی
 سبب تقرب درگاه و علت علو شان و

جاه است و چون هیچ نفسی در دربار معدلت ^{مد}
 در این خصوص با زادی سخن نتوانست نمود ^م
 واقف عادل نیز مصلحت خویش را در سکوت
 میدیدند از این سعایتها و روایتها مسئله
 عراق در طهران جنامت یافته و مبالغت
 عظیمه شده لکن جنرال قونسولوسها چون بحقیقت
 واقف بودند معتقدانه حرکت مینمودند تا آن ^{نکه}
 میرزا بزرگخان قزوینی جنرال قونسولوس بغداد
 شد و چون این شخص اکثر اوقات خویش را ^ش
 گذرانده از دور امزیشی در کنار بود بان ^م
 در عراق هم عهد و میثاق کشته کمرهت ^{را} بخرام
 و اضحلال محکم بست و آنچه قوه ^ن تحریر ^{بنا}
 داشت

داشت صرف تقریر و بیان کرد هر روز
 سرطوماری بطهران نوشت و ایمان و ایمانی
 با حضرات مشایخ نمود و لا محاله منثوری بحضور
 سفیر کبیر ارسال داشت چون این تقاریر و
 تقاریر را پایه و اساسی نبود جمیع بناخیر و تسویف
 میکردند تا آنکه آن مشایخ با جنرال محلی مشور
 فرام آوردند و جمعی علمای اعلام و مجتهدین
 عظام زاد رکا ظمین علیهما السلام جمع نمودند
 و متفق و متحد شدند و بجهت دین کربلا ^{محل}
 و بحفا شرف نوشتند و جمیع زاد عوت نمودند
 بعضی دانسته آمدند و بعضی ندانسته از ^{حمله}
 عالم جلیل خرمی و فاضل نبیل شهر خاتمه

المحققین مرحوم مغفور الشیخ مرتضی که رئیس مسلم
 کل بود مزد و ناطلاع حاضر شدند و چون از
 حقیقت مقاصد مطلع شدند فرمودند من بر^{کنه}
 حقایق این طائفه و اسرار و مسائل الهیه
 این فتنه کماهی حقیقه مطلع ندیم و تا بحال در احوال
 و اطوارشان منافی کتاب بین که داعی تکفیر باشد
 چیزی ندیده و نفهمیدم لهذا در این قضیه
 معاف دارید هرگز تکلیف خوشتر را دانسته عمل
 نماید باری مقصود مشایخ و قولسول هجوم عام
 یعنی بود لکن از عدم موافقت مرحوم شیخ این
 تدبیر عظیم التاثر بلکه سبب غلبت و مایوسی
 شد و ان جمعیت مشایخ و علما و عوام که از کز^{ملا}
 آمده

آمدن بودند پریشان شدند در خلال این احوال
 مفیدین از هر طرف حتی بعضی وزرای معزول
 تحریک این طائفه نمودند که بلکه تغییر منبج و سلوک
 دهند و متصل از جمیع جهات پیغام های کذب
 از جنیف متواصل و متواتر بود که منوی ضمیر دربار
 ایران قلع و قمع و اعدام و اهلاک این طائفه است
 و متصل خفا پره با حکومت محلیه متد و عنقریب
 جمیع در عراق دست بسته تسلیم ایران میکردند
 لکن بابیها بسکون و سکوت وقت میکردند
 و سلوک و روش را ابد تغییر ندادند و چون
 بزرگان از اینگونه حرکات نیز منوی ضمیر
 ترویج و حصولی نیافت از سو، تدبیر در فکر

تکدیرو تحقیر افتاد هر روز بجهان حبت و
 امانتی کرد و ولوله و آشوبی انداخت و علم قسبه
 بر افراخت تا کار مشرف بر آن شد که بعینه فسا
 شود و زمام امور را ز دست رود و قلوب در شو
 و اضطراب و نفوس در ضیق و عذاب افتد و
 بجهت وسیله از علاج مزاج عاجز شدند و آنچه
 مراجعت نمودند خائب و خاسر گشتند و چون
 این درد را دوائی و این درد را صفائی نیافتند
 نه ماه مشورت نمودند و در تردد بودند غایت
 معالفتاد معدودی بسبب تبعیت دولت
 علیه عثمانیه داخل شدند که این ضوضاء را
 زایل کنند بواسطه این تدبیر تکیه فرمادند
 دوشنبه